

اسماعیل بخاری در ص ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که صریحاً نوشته اند فرجع ایضاً منهزماً یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فراراً بر گشت.

و از جمله دلایل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن ابی الحدید معتزلی ضمن قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام علویات سبع نامیده شده که در فضائل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام سروده بنام قصیده بایئه در باب خیر گفته است:

الم تخبر الاخبار فی فتح خیر	ففيها لذي اللب الملب أعاجيب
و ما انس لا انس اللذين تقدما	و فرهما و الفرقد علما حوب
و للراية العظمى و قد ذهبها بها	ملا بس ذل فوقها و جلايب
يشلها من آل موسى شمر دل	طويل نجاد السيف اجيد يعبوب
يمج منوناً سيفه و سانه	و يلهب ناراً غمده و الانايب
احضرهما أم حضراً خرج خاضب	و ذانها ام ناعم الخدم مخضوب
عذر تكما ان الحمام لميفض	وان نقاء النفس للنفس محبوب
ليكره طعم الموت و الموت طالب	فكيف يلد الموت و الموت مطلوب (۱)

پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصاً برای خلیفه

(۱) ما حاصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده اید که با چه نکات و رموز صیغی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است. چون آن دو (ابن بکر و عمر) انس و عادت با امداری نداشته و رموز پرچم داری را ندانسته و لذا لباسهای ذلت و خواری را بر آن (پرچم بزرگ) پوشانیدند و فرار بر قرار اختیار نمودند با آنکه میدانستند فرار از جنگ گناهی است کفر آمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران یهود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با ششیر برهنه مانند شتر مرغ نر بر شهوتی که هوا و سبزه بهار او را قوی نموده بایشان حمله ور گردید که گویا رو بدو خوش صورت حنا بسته میروید. و امواج آتش مرگ از برق ششیر و نیزه او باعث ترس ایشان گردید.

(آنگاه ابن ابی الحدید گوید) بجای شما (ای دو خلیفه بزرگوار) عذر خواهی میکنم (از شکست و فرار نمودن از میان یهودی قابلیت) زیرا مرگ در نظر هر فردی مبعوض و ادامه زندگانی محبوب است شاهم (مانند همه) از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ بدببال هر کس هست پس چگونه باختیار خود موت را بخواهید و لذت او را بپسندید.

نموده تا مشمول اشداء علی الکفار واقع شود بلکه در مقابل دشمن قوی جاخالی نموده از معر که بر کنار میشدند.

و اگر خوب با نظر دقت و انصاف بنگرید خواهید تصدیق نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصاً شدیداً غضب بر کفار و غالب بر آنها میآمده چنانچه در آیه ۵۹ سوره ۵ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که میفرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم (۱).

حافظ - عجب است شما میخواهید با حسن بیان و اجبار این آیه ای که در شأن تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرم الله وجهه جاری نمائید.

داعی - مکرر دیده و تجربه کرده اید که داعی آنچه گفتیم بی دلیل نبوده چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید معذک باز هم اعتراض مینمائید خوب است بنحو سؤال بفرمائید آیا چه دلیل بر این گفتار هست تا جواب عرض نمایم اینک جواب فرموده شما را بعرض میرسانم.

اولاً اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند هرگز از میدانهای جنگ فرار نمیکردند.

حافظ - آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را که آنها همه جنگها و فتوحات نمودند شما با لسان اهانت فرار بخوانید.

(۱) ای گروهیکه ایمان آورده اید هر که از شما از دین خود مرتد شود بروی خدا قومی را میآورد که دوست دارد آنها را و آنها هم خدا را دوست دارند و نسبت بمؤمنان سرافکننده و غروتن و بکافران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) بصرت اسلام بر میانگیرند که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند اینست فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا وسعت دارد و باحوال هر که استحقاق آن را دارد دانای میباشد.

داعی - او لا داعی لسان اهانت نداشتیم بلکه وصف حال آنها را نمودم . ثانیاً داعی آنها را فرار نخواندیم بلکه تاریخ اینطور نشان میدهد گویا آقایان فراموش نموده‌اید فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مقابل کفار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند .

چگونه ممکن است کسانی که پشت بمیدان جنگ نموده و از جهاد رویگردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند .

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی علیه السلام داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند ابواسحاق امام احمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان خود گوید این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکوره در آیه جز آنحضرت دیگری نبوده .

و در تمام سی‌وشش غزوه‌ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد هیچ مورخی از خودی و یگانه ننوشته‌اند ولو یک مرتبه علی علیه السلام از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد .

حتی در جنگ احد که جمیع اصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسیکه بعد از جنگ سخت مغایره و جمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سیدالشهدا) عم بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود .

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلك با ثبات قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را بنفع مسلمین تمام کرد .

حافظ - آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار بصحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دو خلیفه برحق ابی بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه وار در اطراف رسول خدا می‌گشتند و آنحضرت را حفظ مینمودند .

داعی - مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده‌اید که چنین بیانی مینمائید عموم مورخین نوشته‌اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع بخیبر که عرض نمودم . و اما در حنین مسلم است که همه فرار نمودند چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین و حلبی در ص ۱۲۳ جلد سیم سیره الحلبیه گوید تمام اصحاب فرار نمودند الا چهار نفر علی علیه السلام و عباس جلو روی پیغمبر و ابوسفیان بن حارث عنان مرکب آنحضرت را گرفته و عبدالله بن مسعود در طرف چپ آنحضرت ایستاده بود و اما فرار مسلمین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود مخصوصاً ابن ابی الحدید در ص ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه ضمن ردّ هزلیات جاحظ ناصبی گوید : فر المسلمون باجمعهم الا ربعة علی علیه السلام والزبیر و طلحة و ابودجانه یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثناء نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراری ها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد لاسیف الاذوالفقار و لافتی الا علی .

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و نورالدین مالکی در ص ۴۳ فصول المهمه و دیگران ضبط نمودند که قبلاً عرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلند شد و هاتفی ندا در داد لافتی الا علی علیه السلام لاسیف الاذوالفقار (۱) .

در تمام جنگها آنحضرت مؤید من جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند .

چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل مینماید از عبدالله بن مسعود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما بعث علی علیه السلام فی سرية الارایت جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن یساره و السحابة تظله حتی یرزقه الله الظفر (۴) .

(۱) نیست جوانبردی مکر علی و نیست شمشیری مکر ذوالفقار (که شمشیر علی علیه السلام بود)
(۲) هیچ جنگی علی تنها فرستاده نشد مگر دهم جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او
و ابی سابه بر او افکنده تا آنکه فتح و ظفر نصیب او میگردد .

و امام ابو عبدالرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی نقل مینماید که امام حسن علیه السلام با عمامه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت در غزوه خیبر وقتی علی رفت رو بقلعه یقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره .

فلذا در تمام غزوات نصرت و ظفر زیر سایه شمشیر آنحضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی مینمود تا فاتح میشد و درك مقام محبوبیت را ترد خدا و رسول مینمود و جبرئیل و میکائیل دو ملك مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ مینمودند .

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی علیه السلام .

علی محبوب خدا و پیغمبر بود

رابعاً در این آیه میفرماید کسانی که دارای این صفات بودند خدا آنها را دوست میدارد و آنها هم خدا را دوست میدارند این صفت محبوبیت از خصائص امیرالمؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل نموده از عبدالله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم علی علیه السلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشاشت از جا بر خاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری او را حضرت فرمود ای عم بزرگوار **والله الله اشد حبا له منی (۱)** .

حدیث رایت در فتح خیبر

اهم از همه دلائل بر محبوبیت علی علیه السلام و اینکه در میدانهای جنگ کرار بوده نه فرار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متعصب عنود .

(۱) بخدا قسم محبت و دوستی خداوند باو بیشتر از من است .

نواب - قبله صاحب حدیث رایت چیست معتمنی است اگر زحمت نیست با سلسله اسنادش بیان فرمائید .

داعی - اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنی) متفقاً حدیث رایت را نقل نموده اند از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد والسير فی باب دعاء النبی جلد دوم صحیح و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر جلد سیم صحیح و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی و ترمذی در سنن و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۸ جلد دوم اصابه و محدث شام در تاریخ خود و احمد بن حنبل در مسند و ابن ماجه قزوینی در سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع الموده و سبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ابوالقاسم طبرانی در اوسط و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادیاء بالآخره عموم محدثین و مورخین شما در کتب معتبره خود این حدیث را آورده اند تا آنجا که حاکم گوید هذا حدیث دخل فی حد التواتر و طبرانی گوید فتح علی لخیبر ثبت بالتواتر (۱) .

خلاصه خبر اینست که زمانی که لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از اینکه سه مرتبه لشکر اسلام بعلمداری ابی بکر و عمر شکست خورده فراز نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی در پی (که برای مسلمین سابقه نداشت آنهم در مقابل یهود نا قابل) متأثر و دلتنگ شدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای قوت قلب اصحاب و بشارت فتح و پیروزی فرمودند **والله لاعطین الراية غدا رجلا کرارا غیر فرار یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله (۲)** .

(۱) این حدیثی است که داخل گردید در حد تواتر - فتح علی در خیبر بتواتر ثبت گردیده .
(۲) بخدا قسم فردا پرچم را بکسی دهم که حمله کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده و فرار کننده ، فتح کند خدا بر دست او و او است کسیکه خدا و پیغمبر او را دوست میدارند و او هم خدا و پیغمبر را دوست میدارد .

آنشب تمام اصحاب در این فکر بنواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل کرا خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه میدادند آنگاه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این **اخى و ابن عمى على بن ابيطالب** کجاست برادر و پسر عمم علی بن ابيطالب .

علی . کو که حلال هر مشکل اوست علی کو که مفتاح قفل دل اوست عرض کردند یا رسول الله درد چشم دارد بقسمی که قادر بحرکت نمیباشد بسلمان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتیکه چشمهای آنحضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود **كيف حالک يا ابا الحسن** حالت چونت یا ابا الحسن عرض کرد **بعهد الله خيرا صداع برأسى و رمد بعینی لا ابصر معه (۱)** .

حضرت فرمودند **ادن منى نزدیک من آى چون نزدیک آمد فبصق فى عينيه و دعا له فبرىء حتى کان لم یکن به وجع (۲)** .

آنگاه رایت و پرچم فتح و پیروزی اسلام را باو داد و رفت بسوی قلاع خیبر و بایهود جنگ کرد سران و شجعان یهود مانند مرحب و حارث و هشامو علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را .

ابن صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمه این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار گوید حسنان بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله **ﷺ** حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی **ﷺ** گفت

و کان علی ارمدا العین یتفی	دواء فلما لم یحس مداویا
شاه رسول الله منه بطلا	فیورک مرقیا و بورک راقیا
وقال ما عطی الراية الیوم فارسا	کما شجاعا فی الحروب محامیا

(۱) بعد از خیر است سر و چشم درد میکند که جای را نمی بینم .

(۲) آب دهان مبارک در چشمهای او گذارد و برای او دعا کرد فوری چشم او گشاده و روشن و مرض بر طرف شد گانه ابدی دردی نداشت .

یحب الاله و الاله یحبه به **یفتح الله الحصون الاویا**
فخص بها دون البرية كلها علیا و سماه الوصى المواخیا

و ابن صباغ از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطاب گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آنروز که حرص بودم بر این امر و خود مرا پیغمبر **ﷺ** نشان میدادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلك علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید .

و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و امام ابو عبدالرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی **ﷺ** در خیبر همین خبر عمر و آروزی علمداری نمودن او را در حدیث هیجدهم نقل نموده .

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر مکی در صواعق و ابن شیره در فردوس الاخبار نقل مینمایند که عمر بن الخطاب میگفت : **بعلی ﷺ** سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مواز آن من باشند (۱) تزویج فاطمه **بعلی (۲)** سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی **(۳)** علمداری او در فتح خیبر .

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد میگردد که در میان تمام امت یگانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علی **ﷺ** بود .

و حدیث طیرمشوی که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آنحضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمیباشد مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یا بر اشخاص متعصب لجوج و عنود .

پس از این دلائل که راویان موثق خودتان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول **یحبههم و یحبونه** در آیه شریفه **امیر المؤمنین علی ﷺ** میباشد نه دیگران از مؤمنین یا صحابه .

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر احاطت نداشتم بلکه عین واقع و حقیقت ثبت

شده در تاریخ را کفتم بطریق که علمای خودتان با دلائل صریحه میرسانند و معلوم میشود که مشمول آیه شریفه اشداء علی الکفار در میدانهای جنگ و مباحثات علمی علی علیه السلام بوده است علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض مینمایم که محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳ کفایت الطالب بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس میخواهد نظر کند بآدم و نوح و ابراهیم نظر کند بعلی علیه السلام بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علی آن کسیست که خدا در قرآن او را وصف نموده بآیه

والذین مع اشداء علی الکفار رحماء بینهم (۱) الخ .

و خدای متعال در آیه شریفه شهادت میدهد علی علیه السلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آنحضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی بمسائل مشکله نبود رونقی از برای اسلام و پیشرفتی جهة مسلمین نبود.

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی و مال خدیجه پس علی علیه السلام از هر کس اولی والیق و أحق باین مقام و مرتبه بوده است .

و اما اینکه فرمودید **رحماء بینهم** در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رفیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم بشهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمیکند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا میکنم بهمین مقدار از گفتار اکتفا نموده و از این موضوع صرف نظر نمایند میتراسم موجب رنجش گردد .

حافظ - شما وقتی با دلائل و براین و ذکر اسناد ضحیحه صحبت نمائید هیچگاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید .

داعی اولاً حقیر اهل فحش نیستم - چنانکه در این شبها بشهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلیل و برهان .
ثانیاً دلائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم بتمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمیکند ولی چون امر فرمودید بخلاصه بعضی از آنها اشاره مینمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید - رحم و عطوفت و رقت قلب را در محل خود بدست آورید .

**رویه و رفتار عثمان بر
خلاف ابی بکر و عمر**

اولاً اتفاقاً تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون و ابن خلکان و ابن اعثم کوفی است و در صحاح سته و کتب معتبره شما ثبت است و مسعودی در ص

۴۳۵ جلد اول مروج الذهب و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه و دیگران از علماء شما آورده اند که عثمان بن عفان وقتی بمقام خلافت رسید بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود .

و حال آنکه باتفاق فریقین و جمیع مورخین در مجلس شوری عبدالرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و طریقه شیخین و اینکه بنی امیه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید .

ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاملاً بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحاً خلاف عهد نمود - و خود میدانید که نقض عهد و پیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحه از جمله گناهان بزرگ است - و بصراحت گفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملاً نقض عهد نمود و در تمام دوره خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیه را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لگنه بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت .

حافظ - چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیره ابی بکر و عمر رضی الله عنهما رفتار نمود .

داعی - اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و طریقه شیخین برداشت بنا بر آنچه مورخین مفصلاً نوشته اند و مسعودی محدث و مورخ معروف مقبول الفریقین

در ص ۴۳۳ جلد اول مروج الذهب مختصراً ذکر نموده خانه‌های بنا کرد از سنک و کاس و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بذل و بخشش‌های بیجا به بنی‌امیه و دیگران نمود (مانند آنکه خمس بلادارمنیه را که در زمان او فتح شد) بدون هیچ مجوز شرعی) بمروان ملعون واگذار کرد و علاوه صد هزار درهم از بیت‌المال - و چهار صد هزار درهم بعبده الله بن خالد - و صد هزار درهم بحکم ابن ابی العاص ملعون و طریقه رسول الله ﷺ و دوست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال واگذار نمود - (چنانچه ابن ابی الحدید هم در ص ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه ثبت نموده) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرو در هم وجه نقد موجود بود غیر از املاک او دروادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که دریا بانها بی حساب داشت ۱۹).

همین عمل او سبب شد که تمام بزرگان از بنی‌امیه و غیره را که روی کار آورده بود ازید از آنچه او داشت تهیه نمودند و بغارت اموال مردم مشغول شدند؟ انتهی.

زیرا معروف است الناس علی دین ملوکهم شیخ میفرماید:

اگر زباغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان او درخت ازینخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آنها در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته آنها برای خلیفه رسول الله ﷺ در مقابل فقر و تهی دستی مردم آن زمان - برخلاف رویه و طریقه رفقای او ابی بکر و عمر که ملتزم و متعهد شده بود در روز شوری که بطریقه آنها رفتار نماید بوده است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب ضمن حالات عثمان مینویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبدالله به حج رفت و خرج راه او ایاباً و ذهاباً شانزده دینار شد به پسرش عبدالله گفت مادر خرج خود اسراف نمودیم.

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقه زندگانی خلیفه عمر و کشاد بازی و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است.

روی کار آوردن عثمان فصاح بنی‌امیه را

ثانیاً فساق و فجّار بنی‌امیه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی‌امیه ضرری شایع بوده

است و افرادی را برخلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) بکار گماشت. از قبیل عمّ ملعونش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو بشهادت تاریخ طریقه و رانده و تبعید شده رسول اکرم ﷺ و مردود و ملعون بلسان مبارک آنحضرت بودند؟

حافظ - دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه میباشد.

داعی - دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه

عمومی دارد که خداوند متعال صریحاً بنی‌امیه را شجره ملعونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷

(بنی اسرائیل) که فرماید والشجرة الملعونة

بنی‌امیه و حکم بن ابی العاص
و مروان، ملعون خدا و پیغمبر
بودند

فی القرآن یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن.

چنانچه امام فخر رازی و طبری و قرطبی و نیشابوری و سیوطی و شوکانی و آلوسی و ابن ابی حاتم و خطیب بغداد و ابن مردویه و حاکم و مقریزی و بیهقی و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این آیه نومیه از ابن عباس (حبر امت) رضی الله عنه نقل نموده‌اند که مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی‌امیه بودند که رسول اکرم ﷺ آنها را در خواب بصورت بوزینه‌ها دید که منبر و محراب او را مورد تماخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزینه‌ها بنی‌امیه هستند که بعد از تو غصب خلافت مینمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود.

مخصوصاً امام فخر رازی از ابن عباس نقل مینماید که از میان تمام بنی‌امیه رسول اکرم ﷺ نام حکم بن ابی العاص را میرسد پس بحکم قرآن مجید حکم بن ابی العاص ملعون است چون از شجره ملعونه است و پیغمبر ﷺ بالخصوص نام او را بلعنت بزبان جاری مینمود

و از طرق روایت معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاریم که استشهاد با حدیث شیعه ننمائیم لذا بعضی از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم اشاره مینمایم تا کشف حقیقت گردد

حاکم نیشابوری در ص ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک و ابن حجر مکی در صواعق محرقه نقل از حاکم مینماید که این خبر صحیحاً از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود **ان اهل بیتی سلبون بعدی من امتی قتلا و تشریداً و ان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم - و مروان بن الحکم کان طفلاً قال له النبی صلی الله علیه و سلم هو الوزغ بن الوزغ و الملعون بن الملعون (۱).**

و نیز ابن حجر بفاصله یک حدیث از عمر بن مره الجهنی و حلبی در ص ۳۳۷ جلد اول سیره التحلیه و بلاذری در ص ۱۲۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده و حاکم در ص ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک و دمیری در ص ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان و ابن عساکر در تاریخ خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مره نقل نموده اند که **ان الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلی الله علیه و سلم فعرف صوته فقال ائذ نواله علیه لعنة الله و علی من ینخرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم (۲).**

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر خود ذیل آیه **والشجرة الملعونة** و معنای آن اشاره بقول ام المؤمنین عایشه مینماید.

که **بمروان میگفت لعن الله اباک و انت فی صلبه فانت بعض من لعنه الله (۳).**

(۱) زود است که اهل بیت من بعد از من ملاقات میکنند اذامت من کسانی را که آنها را میکشند و پراکنده میکنند و بدستیکه بعضی و کینه و دشمنی بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت با از همه بیشتر است - و مروان بن حکم دو آن موقع بچه بود حضرت فرمود این وزغ پسر وزغ است (یعنی چاپاسه و مار موالک) و ملعون پسر ملعون می باشد.

(۲) حکم بن ابی العاص از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اذن و اجازه ورود خواست پیغمبر (ص) صدای او را شناعت فرمود اذن بدهید او را لعنت خدا بر او باد و بر اولادهای او که از سلبش بیرون می آیند مگر مؤمن از آنها و آن مؤمنین بسیار کم اند.

(۳) خداوند لعنت نمود پدرت را در حالیکه تو در صلب او بودی پس تو بعضی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نموده.

و علامه مسعودی در ص ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب گوید مروان بن حکم طرید و رانده رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت ابی بکر و عمر اجازه ورود بمدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد برخلاف سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ابی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد مهربانی نمود.

نواب - قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه پیغمبر او را طرد نمود.

داعی - حکم بن ابی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنابراین آنچه طبری و ابن اثیر و بلاذری

در ص ۱۷ جلد پنجم انساب نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و بسیار آنحضرت را اذیت مینمود مخصوصاً بعد از بعثت و بعد از فتح مکه بمدینه آمد و ظاهراً اسلام قبول نمود ولی پیوسته آنحضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت میکرد در عقب آنحضرت می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکک در می آورد و بطریق تقلید آنحضرت را آزار میداد حتی در نماز با انگشت تحقیر بآنحضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت بهمان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بوله و نیمه مجنون شد روزی بمنزل آنحضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند فلذا بامر آنحضرت فوری آنها را تبعید نمودند بطائف در زمان خلافت ابی بکر و عمر : عثمان شقاعت نمود که چون حکم عموی من است اجازه دهید بر گردد بمدینه آنها قبول نمودند و گفتند طرید و تبعید شده رسول الله را ما بر نمیگردانیم چون عثمان خود بخلافت رسید آنها را بر گرداند هر چند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند اعتبار نمود بعلاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام اشرار بنی امیه را بدور خود جمع و مأموریتهای بزرگ و پستهای حساس را با آنها واگذار نمود که

آنها بر حسب پیش بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند .

که از جمله آنها ولید بن عقبه بن ابی معیط بود
که او را بولایت و امارت کوفه فرستاد ولید
کسیستکه بنا بر روایت مسعودی در جلد اول

**ولید فاسق در حال مستی
لماز جماعت خواند**

مروج الذهب ذیل حالات عثمان : پیغمبر در باره او فرموده بود **الله من اهل النار**
یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور بمنتهای درجه متجاهر بود که مسعودی در
مروج الذهب و ابوالفداء در تاریخ خود و سیوطی در ص ۱۰۴ تاریخ الخلفاء و ابوالفرج
در ص ۱۷۸ جلد چهارم اغانی و امام احمد در ص ۱۴۴ جلد اول مسند و طبری در ص ۶۰ جلد
پنجم تاریخ و بیهقی در جلد هشتم ص ۳۱۸ سنن و ابن اثیر در ص ۴۲ جلد سیم کامل و یعقوبی
در ص ۱۴۲ جلد دوم تاریخ و ابن اثیر در ص ۹۱ جلد پنجم اسد الغابه و دیگران مینویسند
در آیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در
حالت مستی رفت در محراب مسجد و بامردم نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد آنگاه
بمردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم .

و نیز بعض از آنها مینویسند در محراب قی و استغراغ نمود که تمام مردم متأذی
گردیده شکایت بعثمان بردند .

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را
را بعد از ولید بکوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد
بحد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه تظلم آورد بدربار خلافت
طردش نمودند .

همین اعمال و رفتار او که برخلاف رویه و رفتار
رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** حتی برخلاف طریقه و مشی
ابی بکر و عمر ظاهر و بارز گردید سبب شد که

**غلط کاریهای عثمان
موجب قتل او شد**

خون مردم بجوش آمد نهضت ملی تشکیل . و شد آنچه شد .

قطعاً مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر

نموده و بنصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خود نمائیهای اطرافیان خود از
بنی امیه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد .

چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون باخلاق عثمان آگاهی داشت)
بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر)
گفتگوی عمر را با ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر درباره
هر يك از شش نفر اصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید بعثمان درباره او گفت
**اوه ثلاثا والله لئن و لیها لیحملن بنی ابی معیط علی رقاب الناس ثم لنتهض
الیها العرب فتقتله (۱) .**

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه بعد از نقل جمله مذکور
گوید فراست عمر بصحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی
نموده بود) بنی امیه را بدور خود جمع و بر گردن مردم بار نمود و با والی کردن آنها در
ولایات کردند آنچه نباید بکنند با آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تغییر دهد و مروان
ملعون را از خود دور نماید ولی نمود تا نارضایتی ها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش
و قتل او گردیدند .

تمام این بلاها و هتک حرمتها را بر سر او مروان و اطرافیهای او در آوردند
و بی اعتنائی او به نامه های امت منجر بقتل او گردید .

آقایان انصاف خوبست مراجعه نمائید به ص ۳۵۷ تاریخ بزرگ محمد بن جریر
طبری که از اکابر علماء شما در سیه صد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته
وقد رای رسول الله اباصفیان مقبلا علی حماره و معاویه یقود به و یزید ابنه یسوق

به فقال صلی الله علیه وسلم لعن الله الراكب والقائد والسائق (۲) .

آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا ملعون و رانده شده پیغمبر **صلی الله علیه و آله** را

(۱) پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت روزی که امام امور دست عثمان برسد (پستیهای حساس
را) به بنی امیه اختصاص داده و آنها را بر گردنهای مردم سوار نموده پس از آن اضافه نموده
گفت در آن موقع حرب در مقابل او نهضت نموده و او را خواهند کشت .
(۲) پیغمبر دیده ابوسفیان سوار خری است معاویه جلوسخ را میکند و پسر دیگرش
از عقب خردا میراند فرمود خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را .

مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت با آنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند .

نه ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجب میکنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اعثم کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی ابوسفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط بیک تغییری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه باتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است . فاعتبروا یا اولی الابصار !

**ایجاد ناراضی در مردم
منجر بقتل عثمان شد**

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید بخطبه ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی

الحدید در ص ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج (چاپ

مصر) از تاریخ کبیر طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ نامه ها نوشته بولایات و مسلمانان را دعوت بجهاد نمودند در مدینه مقابل ظلم بنی امیه بحمايت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عمال عثمان بمدینه آمده و خدمت امیرالمؤمنین شرفیاب شدند و آنحضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت بملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدر بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را بمواقب امور متوجه ساختند و باو فهماندند که پای جان درین است تا جائی که فرمودند : **وَأَتَى انشرك الله ان تكون امام هذه الأمة المقتول فانه كان يقال يقتل في هذه الأمة امام يفتح عليه القتل والقتال الى يوم القيمة (۱)** .

ولی مروان و اطرافیهای اموی نگذارند که نصایح صادقانه آنحضرت اثر کند لذا بعد از خروج آنحضرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحسین کند و از مردم عارض دل ربائی کند و بگوید عمال و

۱- تورا بخدا قسم میدهم اینکه میادا پیشوای این امت باشی که کشته شوی زیرا که قبلا گفته میشد که در این امت پیشوایی کشته خواهد شد که بواسطه کشته شدن او فتح باب میشود بخونریزی و کشت کشتار تا روز قیامت .

مأمورین من الساعه معزول - نوعی سخن گفت که دلهای رنج دیده رنجیده تر شد عاقبت رشته کشید تا بانجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان بدست مردم نا راضی کشته گردید .

پس سبب قتل عثمان ندانسته کارهای خود او بود که بنصایح بزرگان گوش نداد تا بجزای عمل خود رسید بر خلاف ابی بکر و عمر که بنصایح مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام گوش می دادند و ترمیم اثر داده و قدردانی نموده نتیجه کامل میبردند .

و ثانیاً آنکه عده ای از اصحاب پیغمبر را که ناصح و خیر خواه **صدمه زدن عثمان**
و معترض بعملیات بی رویه او بودند امر کرد آختر زدند **اصحاب پیغمبر را**
که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر ماندند علیل و ناتوان گشتند .

که از جمله آنها عبدالله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی مورد احترام ابی بکر و عمر و محل شور آنها بوده است .

مخصوصاً ابن خلدون در تاریخ خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصرار داشت عبدالله از او جدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل بقرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران متعرض اند .

علماء و مورخین شما عموماً نوشته اند که چون عثمان **مضروب شدن این**
خواست قرآنرا جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتاب **مسعود و مردن او**
آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن
عبدالله بن مسعود را که از جمله کتاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء
بود طلید عبدالله نداد عثمان خودش رفت منزل عبدالله و جبراً قرآن را از او
گرفت وقتی عبدالله شنید که قرآن او را هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند خیلی
دلشک شد .

در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان میدانست نقل میکرد و پردها را بالا میزد و با کنایات مردم را بحقایق متوجه میساخت این خبرها را بعثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آتقدیر عبدالله را زدند که از شدت آن ضربات دنده های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا رفت .

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۶۷ و ۶۶ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ضمن طعن ششم شرح قضایا را مفصلاً نوشته تا آنجا که گوید عثمان بیعت عبدالله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید بجائی که عثمان بعبدالله گفت استغفر لی یا ابا عبدالرحمن قال اسئل الله ان یاخذ لی منك حتی (۱).

و نیز نقل نموده است بجرم آنکه چرا بدرقه ابی ذر نمود موقعیکه او را بسمت ربذه تبعید می نمودند چهل تازیانه بر بدن عبدالله زد .

لذا عبدالله بعمرار یاسر وصیت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمرار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبدالله عمرار باجمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفن نمودند .

وقتی خبر بعثمان دادند رفت سر قبر عبدالله و بعمرار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیة خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمرار سبب کینه ای شد که بعداً با او تلافی نمود) .

واقعا کارهای خلیفه عثمان بنا بر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند حیرت آوراست مخصوصاً عملیاتی که با صحابه خاص و یاک رسول الله ﷺ مینمود که حتی ابی بکر و عمر هم هرگز چنان رفتاری ننمودند بلکه برخلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم ﷺ مینمودند .

(۱) طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبدالرحمن (کتبه ابن مسعود بود) عبد الله گفت ای خدا میخواهم حق مرا از تو بگیرد (یعنی هرگز انوراضی نخواهم شد) .

مضروب شدن
عمار بامر عثمان

واز جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقت قلب او دارد ؟ توهین بعمرار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر ﷺ بوده

چنانچه علماء و مورخین فریقین نوشته اند که چون ظلم و تعدی عمال بنی امیه در اطراف بلاد اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر ﷺ جمع شدند و نامه ای بعثمان نوشتند و تمام مظالم او را یاد آوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمال ظلم اموی ها و تقویت از آنها بنمائی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافیهای خود ننمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر باسلام میزنی .

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمرار باشد .

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمرار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان میباشد و مکرر از خودش شنیدیم که میگفت رسول اکرم ﷺ فرموده است ایمان با گوشت و خون عمرار مخلوط است و نیز از آنحضرت نقل مینمود که میفرمود بهشت مشتاق سه کس است علی بن ابیطالب و سلمان و عمرار یاسر .

فلذا بدرخواست اصحاب جناب عمرار کاغذ را برداشت بخانه عثمان رفت وقتی رسید که عثمان میخواست از منزل خارج شود در دهلیز منزل عمرار را دید سؤال کرد یا ابا الیقظان (کنیه عمرار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم ولکن جهمی از اصحاب رسول الله ﷺ مطالبی را در این نامه کنجانیده اند که خیر و صلاح شما در او میباشد و توسط من فرستاده اند مطالعه نمائید و جواب آنان را بدهید .

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تغییر نامه را بر زمین افکند جناب عمرار فرمود خوب نکردی نامه اصحاب رسول الله ﷺ محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود میخواندی و جواب میدادی .

با عصبانیت تمام گفت دروغ میگوئی آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمرار را بسختی زدند و او را بر زمین انداخته و میکوبیدند حتی خود او هم چند لگدی

بر شکم عمار زد که بعلت همان ضربات عمار پیرمرد مبتلا بمرض فتق شد و بیهوش گشت خویشانش آمدند او را بمنزل ام سلمه ام المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بیهوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی بیهوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبره علماء خودتان ثبت است این ابی الحدید در شرح نهج و مسعودی درس ۴۳۷ جلد اول مروج الذهب ضمن مطاعنی که بعثمان وارد گردیده اشاره میکند که علت انحراف قبیله هزریل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبدالله بن مسعود و عمار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی برقت قلب و رحم دلی او ببرند.

اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربنده
رابعاً عمل و رفتار او با ابی ذر غفاری جنذب بن جناده که از صحابه خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و محبوب آنحضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هر انسان آزادی را مینماید.

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف دارند که آن پیرمرد نود ساله را با چه خفت و آزار و اذیت تبعید بشام و از آنجا بمدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه بصحرای بی آب و علف ربنده تبعید نمودند تا عاقبت در آن صحرا ابی ذر از دنیا رفت و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن وادی خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد درس ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و بخاری در کتاب زکوة صحیح و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۰ جلد اول و نیز در ص ۳۷۵ تا ۳۸۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و معقوبی درس ۱۴۸ جلد دوم تاریخ خود و ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در ص ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب و دیگران که وقت مجلس اجازه نمیدهند که مشروحه بیانات همگی آنها را برضتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمال اموی او مانند معاویه و مروان و غیره ما را با آن پیرمرد مؤمن پا کدل محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله بعلاوه اهانتهایی که بامیرالمؤمنین علیه السلام بجرم آنکه چرا مشایعت ابی ذر رفته و همچنین بهمین جرم

چهل تازیانه بعبدالله بن مسعود حافظ و کاتب وحی زدن را ثبت و ضبط نموده اند.
حافظ - اگر آزاری به ابی ذر وارد آمده از اثر عمل مامورین بی حقیقت بوده و الا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعاً از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی - مثلی معروف است که میگویند « ز مادر مهربان تر دایه خاتون » این دفاعی که جنابعالی از خلیفه عثمان مینمائید برخلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید بکتب معتبره تاریخ قطعاً تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که بچنان ابی ذر وارد آورده اند بدستور صریح خود خلیفه بوده ؟

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است برای نمونه تمنا مینمایم مراجعه نمائید بجلد اول نهایه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصاً ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامه خلیفه را بمعاوینه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان باو نوشت که او را بازجر روانه مدینه نمائید اصل نامه اینست :

فکتب عثمان الی معاویة : اما بعد فاحمل جنذا الی علی اغلظ مرکب و اوعره فوجه به مع من سار به اللیل و النهار و حمله علی شارف لیس علیها الاقتب حتی قدم به المدینة و قد سقط لحم فخذیه من الجهد (۱).

شمارا بخدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطف و مهربانی و رقت قلب ؟
آیا این ابی ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول پروردگار صلی الله علیه و آله درباره او آنهمه توصیه نمودند که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن اخبار مفصلة صادره از مقام رسالت را درباره او ضبط نموده اند.

ابی ذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود

(۱) نوشت عثمان بمعاوینه چندیندا (اسم ابی ذر نبود) سوار بر شتر پیر و بی پالانی بشما بایک مرد بدخومی که شب و روز او را برافه تابزند من آورد (بهین طریق که دستور داده بود آن مرد زاهد عابد صحابی محبوب خدا و پیغمبر را آوردند) وقتی او در مدینه نودند گوشت دانهای او میریخت.

چنانچه حافظ ابونعمین اصفهانی در ص ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء و این ماجه قزوینی در ص ۶۶ جلد اول سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده از صواعق این حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و جاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۵۵ جلد سیم اسبابه و ترمذی در ص ۲۱۳ جلد دوم صحیح و ابن عبدالبر در ص ۵۵۷ جلد دوم استیعاب و حاکم در ص ۱۳۰ جلد سیم مستدرک و سیوطی در جامع الصغیر نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله امرني بحب اربعة و اخبرني انه يحبهم قيل يا رسول الله سمهم لنا قال علي منهم يقول ذلك ثلاثا و ابوذر و مقداد و سلمان (۱).

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او میباشند آیا انصاف آقایان اجازه میدهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار عادلانه ^{غیر} بنمایند و نامش را رقت قلب بگذارند چرا چنین نسبتها را بای بکر و عمر ندادند چون نکردند لذا ثبت در تاریخ نگردید ما هم نگفته ایم.

حافظ - آنچه مورخین نوشته اند آبی ذر مرد ناراحتی بوده در شامات بنام علی کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی مینموده و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و میگفت از پیغمبر شنیدم که فرمود علی خلیفه من است چون دیگران را غاصب و علی را خلیفه منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بخواند.

وقتی يك فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی - اولاً اگر کسی حرف حقی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند

(۱) خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا خبر داده که این چهار نفر را دوست میدارد عرض کردند یا رسول الله نام آنها را برای ما بیان فرما فرمودند علی علیه السلام و ابی ذر و مقداد و سلمان.

که چرا معلومات حق خود را ظاهر مینمائی بر فرض هم يك فرد مسلمان را محاکمه نکرده و بصحت و سقم گفتار سعایت کننده نرسیده بخواهند تبعید یا احضار بمرکز خلافت نمایند آیا قانون مقدس اسلام چنین حکم مینماید که امر نمایند پیر تحیفی را سوار شتر پیر بی پالان و در تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نکذارد خواب و راحت کند که وقتی بمقصد میرسد گوشت های پای او ریزش نماید اینست معنی رقت قلب و رحم و مروت ۱۹

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا امویهای مفسد مانند مروان طرید و رانده رسول خدا و ولید بی دین متجاهر بفسقیکه مست نماز میخواند و استغراغ در محراب مینماید و دیگران را از اطراف خود دور نمود تا عملیات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بقتل خلیفه نگردد.

حافظ - از کجا معلوم است که ابی ذر راست میگفته و معلومات حقی را ابراز میداشته و وضع از قول رسول خدا نمی نموده.

داعی - از آنجائی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خود قضاوت منصفانه لازم است تا **پرده های جهل را پاره نماید** تصدیق صداقت و راستگوئی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودتان ثبت نموده اند که آنحضرت فرمود مثل ابی ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه محمد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در ص ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و ابن عبد البر در ص ۸۴ جلد اول استیعاب باب جناب و ترمذی در ص ۲۲۱ جلد دوم صحیح و حاکم در ص ۳۴۲ جلد سیم مستدرک و ابن حجر در ص ۶۲۲ جلد سیم اسبابه و متقی هندی در ص ۱۶۹ جلد ششم کنز العمال و امام احمد در ص ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد دوم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه قلا از واحدی و حافظ ابونعمین اصفهانی در حلیه و صاحب لسان العرب و ینابیع الموده از اخبار ابی ذر غفاری با سند های متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما اقلت الغبراء

و ما اظلمت الخضراء على رجل اصدق لهجة من ابي ذر (۱)

بدیهی است کسی را که پیغمبر بشهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعاً آنچه میگفته راست گفته و هرگز خداوند شخص کذاب و یا وضاع و جمال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوبست دیده انصافرا بگشائید تا حق و حقیقت را آشکار به بینید . و اگر سابقه ای بر کذب گفتار ابی ذر بود قطعاً متقدمین از علمای شما نقل می نمودند . چنانچه شرح ^{ابوهریره} و دیگران را نقل نمودند .

شما را بخدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مردی که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر بوظیفه دینی خود رفتار کرده امر بمعروف و انشاعه حق نموده بجرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده آنقدر توهین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود اینست معنی رحم و مروت و رقت قلب !

آنهم در باره کسیکه رسول اکرم ^{صلی الله علیه و آله} شهادت بصالحیت او داده زمانی که خیر مصائب وارده را باو میداد چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۱۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء باسناد خود نقل مینماید از ابی ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود انت رجل صالح و صیصیک بلاء بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مزحجاً بامر الله (۲)

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند بهر يك از آنها پیروی کنید راه هدایت می باشد . و از طرفی با برجسته ترین صحابه ^{صلی الله علیه و آله} رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} آنطور ظلم و خشونت می نمایند تا او را میکشند . بجرم اینکه چرا طرفداری از علی

(۱) زمین کسی را بر نداشت و آسمان سایه نیفتاده بر مردی که راستگوتر از ابی ذر باشد
(۲) نومرد صالحی هستی زوداست که بعد از من بلائی بتو برسد عرض کردم برای خدا فرمود برای خدا کتم مزحجاً بامر خدای متعال (آیا ابتلای ابی ذر بهست معاویه و امویهای اطراف خلیفه عثمان بامر او و تبید بمحرای بی آب و علف و زجر کشیدن آن صحابی بزرگ بلائی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده بود که برای خدا بآن بلیه مبتلا خواهد شد) . فاعتبروا یا اولی الابصار

نموده . شما هم از ظالمین دفاع مینمائید !!

یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلمهایی را نسبت بصحابه ^{صلی الله علیه و آله} رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} نمودند .

حافظ - آنچه مسلم است ابی ذر بمیل و اختیار خود ربنه را **اخراج ابی ذر اجباراً بر بنده** قبول و بانجا مسافرت نمود .

داعی - این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهاى بی جاى است که متأخرین از متعصبین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و آلا بیرون کردن جناب ابی ذر را بجبر و اکراه مسلم عند العموم است برای نمونه يك خبر اکتفا مینمایم که امام احمد حنبل در ص ۱۵۶ جلد پنجم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج و واقدی در تاریخ خود از ابو الاسود دوئلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت میل داشتم ابی ذر را در ربنه ملاقات نمایم و از علت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده گفتم مرا اجباراً اخراج نمودند باین صحراى بی آب و علف و این خبر را رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا بمن زد که چرا در مسجد خوابیدم عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند عرض کردم میروم بزمین مقدس شام فرمود چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراجت کنند عرض کردم بر میگرم بسوی مسجد فرمود چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی عرض کردم شمشیر میکشم و جنگ میکنم فرمود آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد عرض کردم بلی فرمود **المق مهم** حیث **سافوك وسمع و تطیع** پس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت **و الله لیلین** الله عثمان وهو **آثم فی جنبی** یعنی بخدا قسم عثمان خدا را ملاقات میکند در حالتی که گنه کار است در نزد من .

اگر با نظر دقت و انصاف و بی طرفی توجه کنید تصدیق خواهید
 آثار رحیم و عطا و عفو از
 علی بن ایطالب رضی الله عنه نمود که اولی و الیق و احق باین رحم و شفقت و عاطفه مولانا
 امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری
 قرار گرفت بنا بر آنچه تمام مورخین شما و مخصوصاً ابن ابی الحدید مشروحاً نوشته اند
 بدعتها را بر طرف نمود حکام و مأمورین جور و فساد و فساق بنی امیه و غیره را که در زمان
 خلافت عثمان بر ایالات مسلمین بامارت برقرار نموده بودند عزل نمود .

بعضی از سیاسیون ظاهرین و دوستان علاقه مند بمقام منیع و ازبند آن حضرت
 پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند
 تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مانعی ندارد حضرت فرمودند
والله لا اداهن فی دینی ولا اعطى الریاء فی امری (۱) .

مرا وادار بمداهنه می نمائید ولی نمیدانید در مدتی که آنها از طرف من بحکومت
 برقرارند کما فی السابق بظلم و تعدی اشتغال دارند جواب آنها را در محکمه عدل الهی من
 باید بدهم و من چنین توانائی ندارم .

و همین عمل عزل حکام جور سبب مخالفت عدای جاه طلبان مانند معاویه علیه
 الهاویه شد و مقدمه جنگهای جمل و صفین فراهم آمد .

اگر موقعی که طلحه و زبیر بتقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا
 امیر المؤمنین علیه السلام حکومت را بآنها داده بود از در مخالفت بر نمیخواستند و فتنه بصره و
 جنگ جمل را برپا نمی نمودند .

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهر بین ایراد سیاستمداری آنحضرت میگیرند ؟
 و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست بمعنای عمومی که در
 نزد اهل دنیا معمول است که دو روئی و ریاء در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و مماشات
 با اعدای و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد البته در نزد آنحضرت
 که مجسمه عدل و انصاف و قس از پروردگار و معتقد بروز جزا بوده راه نداشته .

(۱) بعد از قسم مداهنه در دین و ریاء دو امر نیستیم .

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود از سبب گریه اش سؤال نمودند
 فرمود شنیده ام عسا کر معاویه بر قریه ای از قراء آمده خلخال از پای یکدختر
 یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند .

رحم دلی آنحضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آنهمه بدرفتاری هائی که عثمان
 با آنحضرت نموده بود (که ابی بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ابی بکر ظاهراً
 ابدأ نمودند) معذک همین که عثمان از بالای بام برای آنحضرت پیغام داد در موقعیکه
 محصور واقع شده بود که بعلی بگوئید نان و آب را بروی ما پسته اند فوری حضرت نان و
 آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام برای او فرستاد چنانچه ابن ابی
 الحدید در شرح نهج و دیگران مفصل نوشته اند .

رأفت و نهربانی آنحضرت بدوست و دشمن مورد انکار احدی نبوده آنقدر بزبان
 بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که معروف شد به **ابوالارامل والایتام و المساکین**
 زنی را با مشک آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید و امانده و خسته شده مشک را از
 او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده بمنزل او رسانیده آرد و خرما
 برای او برده و بیچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال
 آنها را راحت نمود .

خلیفه عثمان هم بچود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل
 ابی سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ
 مجوز شرعی زیاده از حد میپرداخت ۱۴

ادب نمودن عقیل را هنگامیکه **ولی امیر المؤمنین علیه السلام به بستگان نزدیک خود**
تقاضای کمک بیشتری نمود جز بقدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل
 برادر بزرگ آنحضرت شرفیاب خدمت آنحضرت
کردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا نمود زیاده از حد
 امر را نمود که چون شما امروز خلیفه و زماندار امور هستید بایستی بمای بیشتر رسیدگی کنید

و کما کمز یادتری نمائید حضرت برای آنکه برادر را متناسبه سازد قطعه آهنی را آهسته با آتش گرم ساخت و بیدن عقیل نزدیک نمود **فَضَحَ ضَجِيجَ ذِي دَقِّ مِنَ الْمِهَا وَكَادَ انْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسْمِهَا (۱)** .

حضرت فرمود : **تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلَ أَنْتَ مِنْ حَدِيدَةِ أَحْمَاها انْسَانِها لِلْعَبَةِ وَتَجَرَّلِي الِی نَارِ سَجْرِها جِبَارِها لَغَضِبِہ أَنْتَ مِنْ الِاذی وَلا اِنَّ مِنْ لَغْظِي (۲)** .
بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده بیرو حق و حقیقت گردند .

رأفت و عطوفت آنحضرت اختصاص بدوستان نداشته بلکه در ابراز ملامت و مهربانی دوست و دشمن نزد آنحضرت یکسان بودند .

هر گاه بر دشمنان غالب میآمد بقسمی مهربانی میکرد که همه را حیران مینمود .
عطوفت آنحضرت با مروان و عبداللہ بن زبیر و عایشه

یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آنحضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت بان بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود ملمون بن ملمون مروان بن حکم شقی بود ولی روز جهل وقتی بر او غالب آمد **فَصَفَحَ عَنْہُ** او را بخشید و روی از او گردانید .

از جمله دشمنان بزرگ آنحضرت عبدالله بن زبیر بود که یستمه علی رؤس الاشهاد و خطب یوم البصرة فقال **قد اتاكم الوغب اللثیم علی بن ایطالب (۳)** .

مع ذلك وقتی حضرت فتح جهل نمود او را اسیر کردند نزد حضرت آوردند حتی يك کلمه تند و تغییر هم باو نفرمود فصطح عنه روی مبارک بر گردانید و او را بخشید .
بالاخر از همه رفتار آنحضرت با ام المؤمنین عایشه بود که **عُفُولَ عَقْلَاءَ** را محو

(۱) ناله کرد مانند ناله کردن بیمار از درد آن (این) و نزدیک بود بلاخر آن بسوزد .
(۲) ماددان در سوک تو بگریند آیا از آهن پاره ای که آدمی آنرا برای بازی خود سرخ کرده ناله میکند و مرا بسوی آتشی که خداوند قهار آنرا برای خشم افروخته میکشالی آیا نواز این و نج اندک مینالی ولی من از آتش دوزخ نسالم .
(۳) علنی و برملا آن حضرت وادشنام میداد و در بصره روزی برای مردم خطبه خواند و گوشت بدرستی که رویشا آمد می خورد دون فرومایه بعیل ناکس ملی بن ایطالب ۱۱۱

گردانید در صورتیکه فتنه انگیزی او را اول خلافت و قیام کردن در مقابل آنحضرت و بد گوئیهای بسیار که نسبت بان حضرت نمود آدمی را چنان عصبانی میکند که وقتی باو دست پیدا کند دمار از روزگار او بر آورد و باشد مجازاتش برساند ولی وقتی آنحضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود .

برادرش محمد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عوض غضب و بی مهربی او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبدالقیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها بکمربرها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله ﷺ از آنحضرت اظهار تشکر و امتنان مینمود و میگفت من تا آخر عمر از علی ممنون و متشکرم و گمان نمی کردم علی اینقدر بزرگ منش باشد که با آنهمه دشمنی و فتنه انگیزی های من يك کلمه بروی من نیاورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد .

ولی **يك** دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی بمدینه فرستاد فوری کنیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق بخيال آنکه آنها دسته ای مردانند بأموال آنها طمع نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد .

بلی - چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار .

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شریعه فرات را **منع آب نمودن معاویه** تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات **وعطوفت علی (ع)** قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب **نسبت باو** شدند .

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما در اینجا نیامده ایم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هرگز آب

نمیدهم تا علی بالشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با يك عده سوار بيك جمله لشکر معاویه را پراکنده و فراترا تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید ما تلافی نموده آبرو از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و یا جنگ زودتر خاتمه پیدا کند حضرت فرمودند لا والله لا اکافیهم بمثل فعلهم الفسحوا لهم عن بعض الشریعة (۱)

آنچه را که باقتضای وقت مجلس یاد آور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت بدشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحاً و مفصلاً ثبت نموده اند مانند طبری در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع و مسعودی در مروج الذهب و دیگران از مورخین متعرض آنند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دو صفحه حالات آن دو خلیفه (عثمان و علی علیه السلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم به بینند که کدام يك از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه - و رحماء ینهم - میباشند.

پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگرید تصدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین میشود محمد رسول الله مبتدء و الذین معه معطوف بر مبتدء و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صفات یکنفر است یعنی تمام این صفات که با پیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علمیه و مناظرات دینی و رحیم دل و عطوف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آنی از پیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلاً ثابت نمودیم) که فقط علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علامه فقیه

(۱) نه بخدا قسم با آنها معامله بمثل نیکنم از اطراف شریبه دور شوید (آنطرف را با آنها بدهید و شمارا این طرف آب کفایت است).

محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است خداوند علی علیه السلام را باین آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ - بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما میگوئید با جمله والذین معه درست نمیشود زیرا که والذین معه جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یکنفر وارد نشده و اگر این صفات برای یکنفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی - اولاً اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمیدهند که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (ولو اینکه راه برای مجادله و مغالطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار میفرمائید ثانیاً این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اولاً

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است

خودتان میدانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفخیم یا جهات دیگر اطلاق جمع بر واحد

بسیار شایع و متداول است.

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما میباشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵ (مائده است) میفرماید

نزول آیه ولایت در شان علی (ع) باتفاق جمهور

الما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یمونون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کعون (۱)

که اتفاقی جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل ۱ امام فخر رازی در ص ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر ۲ امام ابواسحق ثعلبی در تفسیر کشف البیان ۳ جار الله ز مخشری در ص ۴۲۲ جلد اول کشاف ۴ طبری در ص ۱۸۶ جلد ششم تفسیر ۵ ابوالحسن رمانی در

(۱) جز این نیست که ولی امر و اولی بتصرف و بار و مدد کار شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نازیباداشته و بفقیران در حال رکوع زکوة میدهند.

تفسیر ۶ این هوازن نیشابوری در تفسیر ۷ ابن سعدون قرطبی در ص ۲۲۱ جلد ششم
تفسیر ۸ نسفی حافظ در ص ۴۹۶ تفسیر (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی) ۹ فاضل نیشابوری
در ص ۴۶۱ جلد اول غرائب القرآن ۱۰ ابوالحسن واحدی در ص ۱۴۸ اسباب النزول
۱۱ حافظ ابوبکر جصاص در ص ۵۴۲ تفسیر احکام القرآن ۱۲ حافظ ابوبکر شیرازی
در فیما نزل من القرآن فی أمير المؤمنين ۱۳ ابو یوسف شیخ عبد السلام قزوینی در
تفسیر کبیرش ۱۴ قاضی بیضاوی در ص ۳۴۵ جلد اول انوار التنزیل ۱۵ جلال الدین
سیوطی در ص ۲۹۳ جلد دوم در المنشور ۱۶ قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدر ۱۷
سید محمود آلوسی در ص ۳۲۹ جلد دوم تفسیر ۱۸ حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر
۱۹ ابوالبرکات در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود ۲۰ حافظ بنوی در معالم التنزیل
۲۱ امام ابو عبدالرحمن نسائی در صحیح خود ۲۲ محمد بن طلحه شافعی در ص ۳۱
مطالب السؤل ۲۳ ابن ابی الحدید در ص ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج ۲۴ خازن
علاء الدین بغدادی در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر ۲۵ سلیمان حنفی در ص ۲۱۲
ینایع الموده ۲۶ حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب مصنف ۲۷ رزین عبدی در
جمع بین الصحاح الستة ۲۸ ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام ۲۹ سبط ابن جوزی
در ص ۹ تذکره ۳۰ قاضی عضدایچی در ص ۲۷۶ موافق ۳۱ سید شریف جرجانی در شرح
موافق ۳۲ ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۳ فصول المهمه ۳۳ حافظ ابو سعد سمعانی در
فضائل الصحابه ۳۴ ابو جعفر اسکافی در نقض العثمانیه ۳۵ طبرانی در اوسط ۳۶ ابن
مغازلی فقیه شافعی در مناقب ۳۷ محمد بن یوسف گنجدی شافعی در کفایة الطالب ۳۸
مولی علی قوشچی در شرح تجرید ۳۹ سید محمد مؤمن شبلنجی در ص ۷۷ نور الابصار
۴۰ محب الدین طبری در ص ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضرة .

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند قلا از سدی و
مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیعہ
و عبایة بن ربیع و عبدالله بن عباس (حبر امت و ترجمان القرآن) و ابوذر غفاری و جابر
بن عبدالله انصاری و عمار و ابورافع و عبدالله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن

علی بن ایطالب رضی الله عنه نازل گردیده و هر يك بمبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی
که آنحضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق و بسائل داد این آیه
شریفه نازل گردید .

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهة تعظیم و تکریم مقام ولایت
و اثبات امامت و خلافت آنحضرت که با کلمه حصر (انما) میفرماید اولی بتصرف در امور
امت بعد از خدا و پیغمبر آنکس است که در رکوع نماز صدقه مندوبه انفاق در راه خدا
نموده است و آن علی بن ایطالب رضی الله عنه میباشد .

شیخ - البته تصدیق میفرمائید که مطلب باین محکمی نیست که شما فرمودید
برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویند در شأن انصار نازل
گردیده و برخی گویند در شأن عباده بن صامت آمده و بعضی در باره عبد الله بن سلام
آورده اند .

۱۵ از شما آقایان دانشمند تعجب مینمایم که در مقابل آراء و عقاید جمهور
مفسرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شیعه) که تصحیح نموده اند نزول
این آیه شریفه را در شأن آن حضرت - باختلاف اقوال نفراتی متعصب مجهول و ضعیف
البیان که شان و مردود و غیر قابل قبول میباشد تمسک جوئید .

و حال آنکه عده ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی
نموده اند مانند فاضل تفتازانی و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید گوید انها نزلت
باتفاق المفسرین فی حق علی بن ایطالب علیه السلام حین اعطی السائل
خاله و هو را کع فی صلوته (۱)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه میدهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء
اهل سنت را نادیده گرفته و بشنون اقوال یوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از بقایای
خوارج و نواصب اتکاء جوید ؟

(۱) باتفاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ایطالب علیه السلام زمانیکه
صلا نمود بسائل انگشتر خود را در حالتیکه آن حضرت در رکوع نماز بود .

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ - جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلا فصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمائید و حال آنکه کلمه ولی در این آیه بمعنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلا فصل بعد الموت و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد بقاعده مقرره العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنها مشتمل بر يك نفر میشود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل میاید و صیغه جمع در کلمه ولیکم الله و کلمه الذین مفید عموم میباشد و حمل جمع بر واحد بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست .

داعی - اولاً در کلمه ولیکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولی مفرد است و کم جمع است که مربوط بامت میباشد و اطلاق بر واحد نمیباشد که مورد اشکال شما قرار گرفته ولی فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد .
و ثانیاً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصبین و اشکال تراشهای از نواصب و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمیشود الذین و یقیمون و یؤتون میباشد .

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتار مان بود عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده اند .

علاوه بر این بیان همان قسمی که شما ادعا مینمائید بحسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شان مولانا امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام میدانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه میدانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخل اند و هر امامی در نزدیکی وصول بمقام امامت باین فضیلت و خصیصه عظمی نائل میگردد (اینها همان افرادی هستند که

شما ادعا میکنید که باید با امیر المؤمنین علیه السلام مشمول این آیه قرار گیرند . چنانچه جار الله زمخشری در کشاف گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شان علی علیه السلام نازل گردیده ولی مقصود از اینکه بطریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند .

و ثالثاً ضمن بیانتان برای آنکه امر را بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تاویل نموده و اختصاص بعلی علیه السلام داده اند . و حال آنکه این آیه شریفه باتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلیلی از معاندین و متعصبین) چنانچه قبلاً عرض شد تنزیلاً در شان امیر المؤمنین علیه السلام آمده نه آنکه به تاویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد .

شیخ - قطعاً (ولی) در این آیه بمعنای ناصر است و اگر بمعنای اولی بتصرف میبود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است .

داعی - نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه اثبات مینماید دوام این مقام و منصب را برای آنحضرت بدلالات جمله اسمیه و اینکه ولی صفت مشبّه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب خلیفه قرار دادن پیغمبر است آنحضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوره و معزول نمودن تازمان وفات .

و تأیید مینماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی منی بمنزلة هرون من موسی (چنانچه در شبهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله .

شیخ - گمان میکنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شان آنجناب نازل نگردیده چونکه مقام علی کرم الله وجهه اجل از آنست که

باین آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آنجناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمینماید بلکه لطمه هم بمضائل آنجناب میزند .

داعی - اولاً ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواجه نمی باشد و اگر کسانی من عندی تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعاً مردمانی بی دین میباشند مانند بکریتون که از قول عکرمه جمال معلوم الحال نزول این آیه را در باره ای بکر آورده اند .

ثانیاً جنابعالی هر وقت بنطق میآید واقفاً کشف رموز و اسرار مینمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدیم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایسمولی الموحدین امیر المؤمنین ^{علیه السلام} وارد میآورد؟

شیخ - یکی از مقامات عالیه مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی بحق داشت که ابدأ خلقی نمیدید که توجهی بآنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد قسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی بنماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع واستغراق در رحمت حق ابدأ توجهی واحساس دردی ننمود اگر این قضیه راست باشد که آنجناب در نماز انگشتر بسائل داده باشد لطمه بزرگی بنماز آن جناب وارد میآورد چگونه ممکن است کسی که در نماز بدرد و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب بسوی خدا توجه نماید بناله سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع باوبدهد .

علاوه عمل خیر آنها اداء زکوة مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سراپا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق مینماید چون ما مقام آنجناب را عالی میدانیم لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم .
و اگر عطائی بسائل شده حتماً در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع بمعنای

خشوع و تواضع است یعنی آنجناب با خشوع و تواضع انگشتر را بسائل داد نه در حال نماز .

داعی - عزیزم خوب وردی آموخته ای - لیک سوراخ دعا کم کرده ای - این اشکال شما سست تر از خانه عنکبوت میباشد .

اولاً این عمل نه لطمه ای بمقام آن حضرت نمیزند بلکه توجه بسائل و تصدق باو و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آنحضرت پیوسته در همه حال توجه بخدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که اتفاق در راه خدا باشد .

آقای عزیز آن التفاتی که شنیده اید لطمه بخشوع نماز میزند و سبب نقصان عبادت میگردد التفات بامور دنیوی واغراض نفسانی میباشد و الا توجه بعمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است .

مثلاً در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش ولو برای اغر خلق الله که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز میگردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق بحق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است .

ثانیاً فرمودید رکوع بمعنای خشوع است در محل معین معتبر است ولی اگر امر بر رکوع نماز را که فعل واجب معین است شما لفة بخواهید محل بر خشوع کنید مورد ملعبه عقلاء و اهل ذم و دانش خواهید شد .

در این آیه شریفه هم برخلاف ظاهر نظر دارید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا خود میدانید که رکوع در عرف شرع اطلاق بر رکنی ازارگان نماز است و آن خمیده گردیدن است بعدی که کف دست بزانو برسد .

و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده اند چنانچه قبلاً عرض شد و فاضل قوشچی در شرح تفسیر خود توضیح میدهد اقوال جمهور مفسرین را که وهو را کع فی جلوته یعنی آنحضرت انگشتر داد در حالتی که در رکوع نماز بوده .

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل بمدح است یا مذمت .

شیخ - بدیهی است که در مورد مدح آمده .

داعی - پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شان علی علیه السلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصب از خوارج و نواصب بآن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمق در هم چو مجلس رسمی - با شهادت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه را نمی نمائیم .

شیخ - آقا ببخشید چون جناب عالی خطیب و منبری و زبردست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی بکار میرید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این معانی را بنمائید .

داعی - در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحاً میگویم نه کنایه ، ممکن است اشتباه فرموده یا بنظر خورده گیری اینطور تصور نموده اید بفرمائید آن کنایه کدامست .

شیخ - الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه محمد رسول الله فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که از اول تا با آخر شك و تردیدی در ایمانش پیدا نشد - این جمله کنایه ایست واضح که اثبات مینماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سائر صحابه شك و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعاً همه اصحاب باجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا با آخر عمر بدون شك و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آنی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انحراف و دوری نمودند .

داعی - اولاً داعی باین عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیاً خود میدانید که اثبات شیء نفی ما عدائیکند ثالثاً اگر شما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتماً شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت میخواهم) مغلطه کاری نمودید خدا شاهد است دعا گو نظر کنایه گوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغلطه کاری و ایجاد شبهه نداشته باشید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض میکردم .

شیخ - طرز کلام و گفتار شما میرساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات مینماید متمنی است آنچه در نظر دارید باسند صحیح بیان فرمائید .

داعی - سبب تولید خیال شما شدیدی که این سؤال را نمودید باز هم عرض میکنم خوبست از این مرحله بگذرید و اصرار نفرمائید .

شیخ - اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارید اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتماً تولید نگرانی نموده گمان میکنم نتایج خوبی نداشته باشد .

داعی - از طرف داعی هیچگاه اسائه ادب نمیشود ، اصرار شما و اینکه بعبارة آخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند . اما در مورد شك و تردید اتفاقاً غالب صحابه که هنوز ایمانشان بمرتبه کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شك و تردید میشدند .

منتها بعض از آنها بحال شك و تردید میماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند مناقضین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد .

ولی این قبیل سئوالات اخلاقاً سزاوار نیست علنی گردد نکند مردمان بی خرد روی حب و بغض جاهلانه خورده گیری کنند باز هم تمنا میکنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش را آهسته خودمائی عرض کنم .

شیخ - یعنی میخواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شك می نمودند .

داعی - واقعاً مغالطه کاری میکنید و تحریک اعصاب مینمائید حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمیگذارم اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خرد مسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما میگوئیم اشتباه فرمودید یا عمداً سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند و ثبت در تاریخ گردیده .

شیخ - در چه موضوع نوشتند و شك آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شك نمودند مقتضی است بیان فرمائید .

داعی - آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود یک مرتبه نبوده بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شك مینمودند بعد که کشف حقیقت میشد بر میگشتند ولی بعضی بر آن شك باقی میماندند و مغضوب غضب الهی قرار میگرفتند .

شك نمودن عمر در حدیثه مناقب و حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمیدی در نبوت پیغمبر (ص)

چنانچه ابن مغازلی فقیه شافعی معروف در در جمع بن الصحیحین بخاری و مسلم نوشته اند

قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه ما شككت فی نبوة محمد قط کشکی يوم الحدیثه (۱) .

طرز کلام خلیفه میرساند که مکرر در نبوت آنحضرت شك نموده است منتها شك در حدیثه از همه قوی تر بوده است .

لوان - ببخشید قبله صاحب مگر در حدیثه چه بوده که باعث شك در امر نبوت گردیده .

داعی - شرح این قضیه مفصل است ولی خلاصه اش را باقتضای وقت مجلس بهرستان میرسانم .

(۱) عمر بن الخطاب گفت من هرگز شك نکرده بودم در نبوت و پیغمبری محمد صلی الله علیه وآله ماته هکی که در روز حدیثه نمود .

وقعه حدیثیه

رسول اکرم ﷺ شبی در عالم رؤیا دید با اصحاب بمکه تشریف برده و عمره بجای آورده صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معبر خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند انشاء الله ما بمکه خواهیم رفت و عمل بجای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشریف را ننمودند) .

در همان سال پیغمبر ﷺ نظر بشوقی که زیارت بیت الله داشت با اصحاب بعزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیثه (که چاهی است نزدیک مکه نصفش جزء حرم و نصف دیگر خارج از حرم است) کفار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و ممانعت نمودند از ورود بمکه .

چون پیغمبر ﷺ بقصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند رسول اکرم ﷺ از همانجا برگشت .

اینجا بود مورد شك عمر بنا بگفته خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شك در اصل نبوت آنحضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر فرمودید ما میرویم مکه و عمل بجای میآوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر مینمائیم الحال چرا بر خلاف شد .

حضرت فرمودند آیا من تعیین زمان نمودم و کفتم امسال میرویم عرض کردند یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه کفتم صحیح است و خواهیم رفت انشاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب همیشه خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل کردید برای تصدیق رسول اکرم ﷺ آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) را آورد که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و متصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً (۱) .

(۱) هر آینه بتحقیق پروردگار متعال حقیقت و صدق خواب رسولش را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین یا دل امین و خاطر آسوده وارد مکه و مسجد الحرام میشوند و بعد از افعال حج و تشریفات مذهبی با تراشیدن سر تقصیر نموده از احرام خارج میگردند خداوند داناست یا آنچه نمیدانید و قریباً بهین نزدیکی فتح و ظفری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیبر بود) .

این بود خلاصه‌ای از قضیه حدیبیه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان مترزل .

« سخن که باینجا رسید آقایان بساعتها نظر کرده خنده شدید نموده گفتند ،
 « بقدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود بکلی بیخود میشویم و واقعاً اسباب ،
 « زحمت اهل مجلس شدیم در شب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از ،
 « نصف شب گذشته و اخلاقاً کار نیکوئی نیست خوبست مجلس را خاتمه دهیم در همین ،
 « بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سرگرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان ،
 « را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم . »

حافظ - قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصاً

گفتگوهای غیرمنتظره

از جذبه اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمایم جاذبه شما بقدری قوی است که هر کس با شما مجالس وهم کلام شود مجنوب تمام و ساکت میماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش میماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بونه اجمال مانده ولی چکنیم که ناچار بحکم اجبار باید بوطن بر گردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش میکنند امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید بمنزل و ماوای ما تشریف فرما شوید تا از محضر تان کاملاً بهره مند شویم .

نواب - (رو بحافظ) مانعی نداریم شما حرکت کنید زیرا کار بجاهای باریک رسیده بایستی مطلب بیک طرفه شود زیرا شماها همیشه شماها میگفتید که آقایان رافضی ها (شیعه ها) بکلی فاقد دلیل و برهانند و تنها قاضی میروند اگر در مقابل ماقرار گیرند زود ساقط میشوند .

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملاً ما شما را ساقط و بزبون می بینیم بایستی حتماً حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم بیروی کنیم .

حافظ (رو بنواب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه

جذابت اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملاً گرم صحبت شویم با اقامه برهان و دلیل خواهید دید که حق بامام و دلائل ما مثبت حق است .

نواب - (رو بحافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم .

چنانچه میفرمائید دلائلی هست پس قطعاً باید بمانید و اقامه دلیل نمائید من صریحاً بشما میگویم و اعلام خطر مینمایم که گفتگوهای این شبها و نقل در روز نامه ها و مجلات باعث تردید در عقیده عده ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعاً در نزد صاحب شریعت مسؤل خواهید بود .

(در این وقت مجلس سکوت بهت آوری بخود گرفت پس از قدری سکوت)

حافظ - (بارنگ پریده رو به نواب) شما ملاحظه این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا بر موده خودشان مسافر مشهد هستند و قششان عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما مانند سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم .

داعی - خیلی ممنون از لطف شما هستم ولی راجع بحرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم در مقابل خدمات دینی نا چیز می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضر چون وظیفه ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمایم تا حق از زیر پرده بیرون آید گذشته از اداء وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری مینمایم مخصوصاً جنابعالی که اخلاقاً داعی را مجنوب خود قرار داده اید .

قط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم .

(میرزا یعقوب علی خان و ذوالفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم)
 (که از رجال محترم قزلباش میباشند یکمرببه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما)
 (از شما انتظار این نوع بیان رانداشتیم ماصاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جنابعالی)
 (در این منزل بمانید زحمتی بماندارید چون مادراین منزل سرا دارهستیم ووجود شما)
 (سبب افتخار ما میباشد جناب آقای سید محمد شاه « از اشراف پیشاور » و جناب آقا سید)
 (عدیل اختر (از علماء شیعه پیشاور) فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس)
 (دینی را بمنزل ما بدهید) .

(آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند غیر ممکن است مادامیکه قبله سلطان)
 (الواعظین در پیشاور هستند و این مجلس برقرار است بایستی همین جا باشند) .
 داعی - از آقایان عموماً و از میزبانان محترم خصوصاً کمال تشکر و امتنان
 را دارم .

حافظ - (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند
 روز دیگر میمانیم ولی همین طوریکه قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در
 این جا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل
 فراهم آید .

داعی - اصراری ندارم که حتماً آقایان تشریف فرماشوید چون این منزل وسیع
 است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است خودتان قرار بر اینجا
 گذارید و الاً از طرف منخلص مانعی نیست هر جا امر فرمائید با کمال میل حاضر
 خدمت میرسم .

میرزا یعقوب علی خان - از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست اگر
 آقای حافظ نازه تشریف آوردند و بحال ما سابقه ندارند ولی عموم اهالی میدانند که
 جماعت قزلباش عموماً خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگذاری واردین
 خسته گی ندارند .

مخصوصاً این منزل همیشه مرکز واردین است علی الخصوص که پیرایه ای بر

او بستند . مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و
 متشکر مینماید .

حافظ - با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور چون کارهای بسیاری
 در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت مینمایم پس حالا
 مرخص میشوم تا فرداشب انشاء الله .

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵

(اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف

جلسه هفتم

چای و صحبت های معمولی و رسمیت مجلس از

طرف آقایان افتتاح کلام شد) .

سید عبد الحی - (امام جماعت سنت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیاناتی
 نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا باصطلاح
 بمغایله علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت .

داعی - بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست
 خواستن میکنم یاد آوری فرمائید .

سید - مگر شما چند شب قبل فرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد
 نفسانی با رسول خدا ﷺ داشته بهمین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده .

داعی - صحیح است این گفتار و عقیده داعی بوده و هست .

سید - پس چرا اشکال ما را بلا جواب گذاردید .

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش
 بودید نسبت طفره و مغایله کاری بدعا گو بدهید طفره و مغایله ای در کار نبوده بلکه آنچه
 صحبت شده بمقتضای الکلام بجز الکلام بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت
 کنید خواهید تصدیق نمود که دعا گو حرف خارجی بمیان نیاردم بلکه آقایان

سؤالانی نمودند و داعی مجبور بجواب بودم الحال هرسوالی دارید بفرمائید برای جواب حاضرم بعون الله تعالی .

سید - خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دونفر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند .

داعی - موضوع اتحاد بین الاتین بمعنای حقیقت محال و متمنع و بدیهی البطلان است و استحالة آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام .

زیرا دونفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند غالباً دعوی اتحاد مینمایند .

و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است حتی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در دیوان منسوب بمولانا امیرالمؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام است که میفرماید .

هموم رجال فی امور کثیرة و همی فی الدنيا صدیق مساعد
یکون کروح بین جسمین قسمت فجمهما جسمان و الروح واحد (۱)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند التماس میکرد مرا فصد نکنید که میترسم بیشتر بلیلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته فلذا ادباء همین معنی را بنظم آورده اند .

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش صبر من از کوه سنگین است بیش
لیک از لیلی وجود من پر است این صدف پر از صفات آن در است
داند آن عقلی که آن دل روشنی است در میان لیلی و من فرق نیست

(۱) همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منعکس گردد .

ترسم ای فصاد چون فصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحه روحی و روحی روحه من پری الروحین عاشافی البدن (۱)
و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغة از این قبیل تعبیرات

مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لیب سروده .

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان خللنا بدنا
فاذا ابصر تنی ابصرته و اذا ابصرته کان انا (۲)

بیشتر از این وقت آقایان را در مقدمه نگیرم اینک اخذ نتیجه میکنم باینکه اگر عرض کردم

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد توجه شما باتحاد حقیقی نرود چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل بچنین اتحاد شود قطعاً عاقل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است .

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تساوی روح و کمالات است نه جسم و مسلماً علی امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل و کمالات و صفات با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوی بوده است الا ما خرج بالنص والدلیل .

حافظ - پس روی این قاعده بایستی تجر و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتاوشما میرساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لابد نزول وحی هم از جهت تساوی بر هر دو بوده است .

داعی - الحق مغلطه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست نه ما و نه احدی از شیعیان بچنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را بمجادله بگیریید که مطالب گفته تکرار گردد .

(۱) روح او روح من است و روح من روح او میباشد . که دیده است دو روح در یک بدن زندگانی کند . یعنی فی الحقیقة یک روح است در دو بدن قرار گرفته .
(۲) خلاصه معنی آنکه من و مشوق دارای دو روح هستیم که در هر دو بدن ماحلول نموده اند فلذا اگر مرا بینی اودا دیده ای و اگر اودا بینی هیتا من هستم .

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متحدند الا ما خرج بالنص والدلیل مگر آنچه‌ای که بنص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصه و شرائط آن است . که جمله نزول وحی و احکام است .

مگر بیانات لیبالی ماضیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید بجزا ئد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما در شبهای گذشته با ثبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و لکن در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هرون در زمان موسی داشته نبوده است .

حافظ - وقتی شما قائل بتساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اش عقیده بتساوی در نبوت و شرایط نبوت است .

داعی - در ظاهر ممکن است اینطور بنظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیبالی ماضیه ثابت نمودیم که بحکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت مراتبی است صاحبان بعض از آن مراتب بر بعض دیگر مقام بر تری دارند چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرماید : **تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض (۱)** .

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصه عظیمه است بهمین جهت در آیه ۴۰ سوره احزاب) میفرماید : **ما كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين (۲)**

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنی دلائل و براهین بسی بسیار و بیشه اراست .

سید - آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید .

(۱) فرستادگان و انبیاء را زیادتى و فضیلت دادیم بعض آنها را بر بعض دیگر .

(۲) محمد پدر هیچک از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم پیغمبران است .

داعی - بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است **استشهاد بآیه مباهله** که سند محکم آسمانی ما میباشد و بزرگتر دلیل از قرآن

مجید آیه مباهله است که صریحاً میفرماید **فمن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين (۱)** .

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ابو اسحق ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در در المنثور و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل و جار الله زنجیری در کشاف و مسلم بن حجاج در صحیح و ابوالحسن قتیبه ابن مغازلی شافعی واسطی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و نورالدین مالکی در فصول المهمه و شیخ الاسلام حمونی در فرائد و ابوالمؤید خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و سبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب و ابن حجر مکی در صواعق محرقه و غیر هم بمختصر کم و زیادى در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجة الحرام بوده .

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصارای نجران را دعوت باسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند بمدینه

مباحثه پیغمبر با نصارای نجران

با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتة آنحضرت که بسیار مفصل است مجاب شدند

(۱) پس هرکس با تو در مقام مجادله برآید در باره عیسی بعد از آنکه بوحی خدا باحوال او آگاهی یافتی بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از غایت بزرگواری بشزته نفس ما باشند باهم بمباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التماس بدرگاه خدا اصرار و در زیم) تادروغ گو و کافران را بلعن و عذاب خدا گرفتار سازیم آیه ۵۴ سوره آل عمران)

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقانیت خود و اینکه حضرت عیسی خبر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (درمکه) ظاهر و مابین غیر و احد (که در مدینه است) مهاجرت مینماید باندازه ای قوی بود که جوانی نداشتند جز آنکه تسلیم کردند.

ولی حب جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم کردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسب الامر پروردگار بآنها پیش نهاد مباحله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بر روز بعد شد.

آماده شدن نصاری برای مباحله

فردا که روز وعده گاه بود تمام جمعیت نصاری باتفاق زیاده از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه دامنه کوه یکطرف ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله لابد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه باز شد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتیکه جوانی در طرف راست و زن محجوبه مجلله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آنحضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین اینها کیستند که با محمد بیرون آمدند گفتند آن جوان داماد و پسر عمش علی بن ایطالب و آثرن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف بعلمای نصرانی گفت به بینید محمد چگونه مطمئن است که خویشان نزدیک و فرزندان و خاصان و عزیزترین عزیزان خود را بمباحله آورده و در معرض بلا قرار داده و الله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتماً از مباحله احتراز نمودی و بالااقل عزیزان خود را از این حادثه برکنار گذاری ابدأ مصلحت نیست که با او مباحله کنیم اگر چه خوف از قیصر روم نبود

بوی ایمان میآوردیم پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم بهر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که **اَنَا لَابْهَالِكُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ** ما با تو مباحله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه بخط امیرالمؤمنین نوشته شد بر دو هزار حله از حله های اورافی که قیمت هر حله چهل در هم باشد و هزار مقال طلا که نصف آنرا که هزار حله و پانصد مقال طلا بود در محرم - و نصف دیگر را در رجب بدهند و بامضاء طرفین رسید آنگاه بوطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علماء آنها بود یاران خود گفت والله من و شما میدانیم که این محمد همان پیغمبر موعود است و آنچه میگوید از قبل خدا است بخدا قسم که هیچکس با هیچ پیغمبری مباحله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعاً اگر ما مباحله میکردیم همگی هلاک میشدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی ماند.

بخدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگر از خدا درخواست میکردند کوهها را از محل خود حرکت میدادند.

حافظ - آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد. **داعی** - استشهاد ما در این آیه با جمله **الْقَسَمِ** میباشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا میباشد.

اول اثبات حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که اگر ذی حق نبود جرأت مباحله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباحله فرار نمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد (چنانچه در شب اول اشاره نمودم).

ثالثاً باین آیه شریفه ثابت میگردد که امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیزترین مردم بوده اند نزد

آنحضرت چنانچه جمیع علماء متعصب خودتان از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته اند .

و مخصوصاً جارالله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحه مفصله ذکر حقایق از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زیر عبا جمع شدند نمیشاند .

رابعاً آنکه امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام از جمیع اصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده بدلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آیه شریفه خوانده است بدیهی است مراد از انفسنا نفس شخص حضرت محمد خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست زیرا که دعوت اقتضای مفایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمیشود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است .

و چون باتفاق موثقین مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه عَلَيْهِمُ السَّلَام احدی با آنحضرت در مباحله حاضر نبوده اند پس با جمله **ابنائنا و ابنائکم حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام و با نساءنا و نساءکم** حضرت زهرا سلام الله علیها خارج میشوند و دیگر کسی که به انفسنا تعبیر کرده شود در آن هیئت مقدسه جز امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام نبوده پس از همین جمله انفسنا است که اتحاد نفسانی بین محمد و علی عَلَيْهِمُ السَّلَام ثابت می شود که حق تعالی جلّت عظمته علی را نفس محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوانده و چون اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجاز است .

آقایان بهتر میدانند که در علم اصول وارد است که حمل لفظ بر اقرب مجازات اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساری در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل خارج شود و ما قبلاً عرض کردیم که آنچه بدلیل و اجماع خارج است نبوت خاصه آنحضرت و نزول وحی است که علی عَلَيْهِ السَّلَام را بپیغمبر معظم در این خصیصه شریک نمیدانیم .

ولی بحکم آیه شریفه در سایر کمالات شریک میباشند و قطعاً فیض از مبده فیاض علی الاطلاق بوسیله خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر علی عَلَيْهِ السَّلَام رسیده و این خوددلیل اتحاد نفسانی است که مدعای ما میباشند .

حافظ - از کجادعوت نفس مجازاً مراد نباشد و مجازی از مجاز دیگر اولی نمیشاند .
داعی - تمنا میکنم مناقشه نکنید و وقت مجلس را ضایع نکنید و از طریق انصاف خارج نشوید و وقتی به بن بست رسیدید انصافاً بگذارید و بگذرید و قطعاً از مثل شما عالم جلیل با انصافی انتظار مناقشه در کلام و مجادله را نداریم .

زیرا خود میدانید و در نزد اهل فضل نیز ثابت است که اطلاق نفس مجازاً شایع تر است از مجاز دیگر و در السنه و اقواء فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شایع است که دعوی اتحاد مجازاً مینمایند چنانچه قبلاً عرض کردم مکرر شده است که افرادی یکدیگر گفته اند تو بمنزله جان منی و مخصوصاً این معنی در لسان اخبار و احادیث در باره حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام بسیار رسیده که هر يك ذیلی است علیحده بر اثبات مقصود .

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند و ابن مغازلی قتیبه شافعی **شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی** در مناقب و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل مینمایند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مکرر میفرمود **علی منی وانا منه من اجبه فقد اجبني و من اجبني فقد احبب الله (۱)** .

و نیز این ماجه در ص ۹۲ جزء اول سنن و ترمذی در صحیح و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در صواعق نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه - و امام احمد بن حنبل در ص ۱۶۴ جلد چهارم مسند و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۷ کفایت الطالب از جزء چهارم مسند ابن سماء و معجم کبیر طبرانی - و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص و

(۱) علی از من است و من از علی هستم هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا او را دوست داشته .

سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده از مشکوٰۃ همگی از جیش بن جنادة السلولی روایت نموده اند که در سفر حجة الوداع در عرفات رسول اکرم ﷺ فرمود **علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی (۱)**.

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده از زوائد مسند عبدالله بن احمد بن حنبل مسنداً از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم ﷺ بام سلمه (ام المؤمنین) رضی الله عنها فرمود **علی منی و انا من علی لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هرون من موسى یا ام سلمة اسمعی و اشهدی هذا علی سید المسلمین (۲)**.

حمیدی در جمع بین الصحیحین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود **علی منی و انا منه و علی منی بمنزلة الراس من البدن من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله (۳)**.

محمد بن حریر طبری در تفسیر و میرسید علی همدانی ققیه شافعی در مودت هشتم از مودة القریبی از رسول اکرم ﷺ نقل مینمایند که فرمود **ان الله لبارک و تعالی اید هذا المدین یعنی واته منی و انا منه و فیہ انزل الله من کان علی بیته من ربه و يتلوه شاهد منه (۴)**.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینابیع الموده را اختصاراً باین موضوع داده

(۱) علی ازمن است و من از علی هستم و ازمن کسی اداء نمیکند (یعنی وظیفه مرا انجام ندهد) که تبلیغ بخلق است) مگر خودم یا علی.

(۲) علی ازمن است و من از علی هستم گوشت و خون او ازمن است و او ازمن بمنزلة هرون است از موسی ایام سلمه بشنو و شهادت بده که این علی سید و آقای مسلمین است.

(۳) من ازمن است و من از علی هستم و علی از من بمنزلة سر است الی بن کسبکه اطاعت کند او را اطاعت نموده و کسیکه موا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده.

(۴) بدرستی که خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را بعلی (علیه السلام) زیرا که او ازمن است و من از او هستم و در او نازل گردیده آیه شریفه (سوره ۲۰ - ۱۱۰ هود) که خلاصه منی آنکه پیش از جانب خدا دلیلی روشن مانند قرآن نداد با گواهی صادق (مانند علی علیه السلام) که بنام شتون وجودی گواهی صدق رسالت است.

باین عنوان که **الباب السابع فی بیان ان علیاً کرم الله و جهة کتف رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیث علی منی و انا منه (۱)**.

و در این باب بیست و چهار حدیث بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خدا ﷺ نقل مینماید که فرمود علی بمنزلة نفس من است و در آخر باب حدیثی از مناقب از جابر نقل میکند که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود در علی خصلتی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آنحضرت در باره علی از قبیل من کنت مولاه **فعلی مولاه - و قوله علی منی کهروت من موسی - و قوله علی منی و انا منه و قوله علی منی کنفسی طاعته طاعنی و معصيته معصیتی . و قوله حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله . و قوله ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله . و قوله علی حجة الله علی عباده و قوله حب علی ایمان و بفضه كفر : و قوله حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشيطان و قوله علی مع الحق و الحق معه لا یفترقان . و قوله علی قسیم الجنة و النار . و قوله من فارق علیاً فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله . و قوله شیعة علی هم الثائرون يوم القيمة (۲)**.

در آخر باب خبر دیگری از مناقب نقل مینماید که مفصل است در خاتمه آن میفرماید

(۱) باب هفتم دو بیان اینکه علی مثل نفس رسول خدا میباشد و حدیث علی از من است و من از علی هستم.

(۲) هر کس را من مولای او هستم پس علی مولای او (و اولی بتصرف در امر او) میباشد علی ازمن مثل هرون است از موسی - علی ازمن است و من از علی هستم.

علی ازمن مثل نفس من است اطاعت او اطاعت من است و معصیت او معصیت من است چنگه با علی جنگ با خداست صلح و آشتی با علی صلح و آشتی با خدا است دوست علی دوست خدا و دشمن علی دشمن خداست - علی حجة خداست بر بندگان او - دوستی علی ایمان است و دشمنی او کفر است گروه و جمیعت علی گروه و جمیعت خدا است و گروه دشمنان علی گروه شیطان است - علی با حق است و حق با اوست و از هم جدا نمیشوند - علی تست کننده بهشت و دوزخ است - کسیکه از علی جدا شد ازمن جدا شده و کسیکه ازمن جدا شد از خدا جدا شده - شیعیان علی و سنگاوانند روز قیامت.

اقسم بالله الذي بعثني بالنبوة وجعلني خير البرية أنك لحجة الله على خلقه
و أمينه على سره و خليفة الله على عباده (۱).

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبره علماء شما بسیار رسیده که از نظر تان
گذشته یا بعد هم مطالعه خواهید فرمود و تصدیق خواهید نمود که اینها تماماً قرینه این
مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و اتحاد علی عليه السلام بحسب
کمالات نسبی و حسی و خارجی علماً و عملاً دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و انشاء الله از عناد و لجاج دور میباشید باید
تصدیق نمائید که این آیه شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما و از
همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده میشود.

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی عليه السلام در جمیع کمالات با استثناء نبوت خاصه
و نزول وحی با خاتم الانبیاء عليه السلام بحکم آیه انفسنا شریک بوده آنگاه میدانیم که
از جمله کمالات و مقامات و خصائص آنحضرت افضل بودن بر جمیع صحابه و امت میباشد
نه همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه بهمین دلیل آیه شریفه و هم بحکم عقل
و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول
اکرم عليه السلام افضل بر تمام انبیا و امت بوده است.

شما وقتی کتب معتبره خودتان از قبیل (احیاء

چون پیغمبر افضل بر انبیاء
است علی هم افضل از آنها
میباشد

العلوم) امام غزالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی
الحدید معتزلی و تفسیر امام فخر رازی و تفسیر
جارالله زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و دیگران

از علماء را مطالعه نمائید می بینید که از رسول اکرم عليه السلام حدیثی نقل مینمایند که
آنحضرت فرموده علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل (۲).

- (۱) قسم بآنند ای که مرا بنیوت مبعوث گردانیده و بهترین خلقم قرار داده بدوستی که تو
(یا علی) حجة خدای بر خلق او و امین او بر سر او و خلیفه خدا بر بندگان او میباشی.
- (۲) علماء امت من مثل و مانند انبیاء بنی اسرائیل اند.

و در خبر دیگر فرموده علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل (۱).

آنگاه انصافاً تصدیق خواهید نمود جائیکه علماء این امت بواسطه آنکه علمشان
از سر چشمه علم تجلی است مانند یا افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل باشند حتماً
علی بن ابیطالب عليه السلام که منصوص است بگفتار رسول اکرم عليه السلام بنابر آنچه اکابر علماء
خود تان نقل نموده اند که فرمود انا مدینه العلم و علی بابها - و انا دار
الحکمة و علی بابها (۲) افضل از انبیاء میباشد و هرگز در آن شک و تردید مینمائید
و از خود علی عليه السلام وقتی سؤال این معنی را نمودند بیعضی از جهات افضلیت
اشاره فرمود.

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت

سوالات صعصعه از علی (ع)
در علة افضل بودن از انبیاء
و جواب آن

که آثار مرگ بر آنحضرت ظاهر شد در اثر ضربت
شمشیر زهر آبداده ای که اشقی الاولین و الاخرین -
(نظر بخبریکه رسول اکرم عليه السلام داده بودند)

عبدالرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود فرمود بفرزندش
امام حسن عليه السلام شیعمانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا بینند
وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته بحال آنحضرت گریه مینمودند حضرت
با کمال ضعف فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی ولكن خففوا مسائلکم (۳) اصحاب
هریک سؤالی مینمودند و جوابهایی میشنیدند.

از جمله سؤال کنندگان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از
خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه کبار از علمای
خودتان حتی صاحبان صحاح روایتهای او را از علی عليه السلام و ابن عباس نقل نموده اند.
و در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خودتان از قبیل ابن عبدالبر و راشعاب

- (۱) علماء امت من افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل اند.
- (۲) من شهرت ان علم و خانه حکمت و علی دروازه آن میباشد.
- (۳) سؤال کنید از من هر چه میخواهید قبل از آنکه مرا نبایید و لکن سؤالیهای خود را
سبک و مختصر کنید.

و این سعد در طبقات و این قتیبه در معارف و دیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بوده عصمه عرض کرد اخبرنی انت افضل ام آدم سراخبر دهید شما افضل هستید یا آدم حضرت فرمودند تزکیة المرء لنفسه قبیح - قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه بنماید و لکن از یاب و اما بنعمة ربك فحدث (۱) میگویم انا افضل من آدم من از آدم افضل هستم عرض کرد ولم ذلك یا امیر المؤمنین بچه دلیل افضل از آدم هستی حضرت بیاناتی فرمود که خلاصه اش اینست که برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از يك شجره گندم منع گردید و او منتهی نشد و از آن شجره منبیه خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع نمود من بمیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمیدانستم از گندم نخوردم.

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا بزهد و ورع و تقوی است هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد اینست که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد انت افضل ام نوح قال انا افضل من نوح شما افضل هستید یا نوح فرمود من افضل هستم از نوح عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل هستید از نوح فرمود نوح قوم خود را دعوت کرد بسوی خدا اطاعت نکردند بعلاوه اذیت و آزار بسیار بآن بزرگوار نمودند تا در باره آنها نفرین کرد رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً (۲)

لما من بعد از خاتم الانبیاء علیه السلام با آنها مصیبات و اذیتهای بسیار فراوانی که از این امت دیدم ابدأ درباره آنها نفرین نکردم و کلاماً صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطب معروف بششقیه فرمود صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی (۳) کنایه از

(۱) نصیتهای خدا داده بشود اقل کن.

(۲) پروردگارا مگذار بروی زمین از کافرین دیاری را.

(۳) صبر نمودم در حالیکه در چشم من خاشاک و در گلوئی من استخوان بود.

آنکه اقرب خلق بسوی حق کسیست که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد انت افضل ام ابراهیم قال انا افضل من ابراهیم شما افضل هستید یا ابراهیم فرمود من افضل از ابراهیم هستم عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل از ابراهیم هستید فرمود ابراهیم عرض کرد رب ارنی کیف تحی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی (۱) ولی ایمان من بجائی رسیده که گفتم لو کشف الفطاء ما ازددت یقیناً (۲) کنایه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او میباشد که واجد مقام حق الیقین شود.

عرض کرد انت افضل ام موسی قال انا افضل من موسی - شما افضل هستید یا موسی فرمود من افضل هستم عرض کرد بچه دلیل شما افضل از موسی هستید فرمود وقتی خداوند او را مأمور کرد بدعوت فرعون که بمصر برود عرض کرد رب انی قتل منهم نفساً فإخاف ان یقتلون واخی هرون هو الفصح منی لساناً فارسله معی ردأ یصدقنی انی اخاف ان یکذبون (۳) اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای بام کعبه آیات اول سوره براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلك ابدأ خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رفتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سوره براءت را بر آنها خواندم و مراجعت نمودم.

کنایه از آنکه فضیلت شخص با عوکل بخداست هر کس تو گش بیشتر است

(۱) آیه ۲۶۲ سوره ۲ (بقره) پروردگارا بمن بشارت کن چگونه مردگن را زنده خواهی کرد خداوند فرمود آیا باوردند اوی عرض کرد آری باور دارم لکن (میخواهم بشاهده آن) دلم آرام گیرد.

(۲) اگر پردها بالا رود و کشف حجب گردد یقین من زیاد نخواهد شد.

(۳) آیه ۳۳ سوره ۲۸ (قصص) موسی عرض کرد ای خدا من از آنها (فرعونیان) بگش را کشته ام و میترسم که بگویند که بگویند میریتم مرا بقتل رسانند با این حال اگر از وسالت ناگزیرم) برادرم هرون که ناطقه اش از من فصیح تر است بامن یاد و شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند میترسم آنها تکذیب رسالت کنند.